

کیمشان

فرد دیگر در لیست مارتین هرتز کارشناس اطلاعاتی سفارت برای توسلانت، جهانگیر بهروز است. جهانگیر بهروز، پس از غلامحسین صالحیار، از سال ۱۳۴۹ سردبیر روزنامه صهیونیستی آیندگان شد که داریوش همایون مدیر آن بود و با سرمایه‌گذاری مستقیم رژیم



اساتید و عوامل دانشگاهی نفوذ

***کارشناس اطلاعاتی سفارت آمریکا در بخشی از گزارش خود به رابطین آکادمیک در مراکز دانشگاهی می‌پردازد. او در مورد بهمن امینی می‌نویسد: «یک استاد دانشگاه ملی است و از بعضی ناآرامی‌ها مطلع است و نسبتاً در مکالمات خصوصی با صداقت از آنها حرف می‌زند.»**



جهانگیر بهروز، از سردبیران روزنامه صهیونیستی آیندگان و از عوامل مطبوعاتی رژیم پهلوی که نام وی به عنوان رابطین خوب در لیست کارشناسی سفارت آمریکا ذکر شده است.

اسرائیل تأسیس گردید. وی از کارگزاران رژیم پهلوی و اربابانش بود اما در سالهای پس از انقلاب نیز مورد تحسین و تجلیل محافل شبه روشنفکری قرار گرفت. او علی‌رغم تمامی وابستگی به محافل درباری و استعماری، متأسفانه از سال ۱۳۹۲ تا پایان عمر به انتشار خاطرات و زندگی‌نامه خود به صورت باورقی در روزنامه اطلاعات اشتغال داشت. مارتین هرتز درباره جهانگیر بهروز می‌نویسد:

«جهانگیر بهروز در [ایران اکو] و یوسف (جو) مازندی [یونان]دبیرس و ایران تربیون». هر دو روابط خوب و اطلاعات قابل قبولی دارند…»

آرچیام بولستر از دیگر کارشناسان ارشد اطلاعاتی سفارت آمریکا در گزارش خیلی محرمانه‌ای راجع به عناصر رسانه‌ای و دانشگاهی مرتبط با سفارت، درباره جهانگیر بهروز می‌نویسد: «ECHO OF IRAN» منتشرکننده انواع مختلف نشریات انعکاس ایران است.

او همچنین با عنوان مدیر قسمت تبلیغات خارجی ایران ایسر کار می‌کند. بهروز می‌تواند در مذاکرات خصوصی‌اش خیلی دست‌انته باشد، اما هر وقت بیشتر از دو نفر در این مذاکره حضور داشته باشند ژست خاصی می‌گیرد و در جواب دادن به هر سؤالی خیلی دقت می‌کند. بهروز نمونه کامل یک ایرانی است که نشان می‌دهد یک ایرانی تا چه اندازه می‌تواند در تحریک افراد مختلف انعطاف‌پذیر باشد در حالی که خود را داخل ماجرا (مشکل) نیندازد…»

اساتید و عوامل دانشگاهی نفوذ
در اینص زمینه گزارش‌های آر چی ام بولستر در لیست

حرص به مال

از آنجا که دوره حکومت خلیفه سوم در جامعه مسلمین اشرافیت را راه انداخت و ظلم و ستم به ضغفا را به اوج رساند، و کارگزاران ناهل و ظالم بینه امی را بر مردم مظلوم مسلط کرد، دفاع از آن حکومت خود شاهد بر نوعی انحراف و دنیاگرایی است بن مالک است؛ چنان که این ابی‌الحدید به عنوان یک عالم معتزلی توانست این حقیقت را کتمان کند و با صراحت می‌نویسد:

گروهی از مشایخ بغدادی ما گفته‌اند که شماری از صحابه و تابعین و محدثان از علی (علیه‌السلام منحرف و نسبت به او بد عقیده بوده‌اند. برخی از ایشان مناقب او را پوشیده داشته و دشمنان او را فقط برای گرایش به دنیا دوستی و ترجیح دادن دنیا بر آخرت یاری داده‌اند. از جمله ایشان انس بن مالک است.

طبق برخی گزارش‌ها او به مال دنیا خیلی خریص بود؛ این سعد نقل می‌کند: (کان انس بن مالک من أحرص أصحاب محمد علی المال؛ انس بن مالک از خریص‌ترین اصحاب محمد به مال بود.) همین امر می‌توانست مانع حمایت او از امام علی (ع) بشود زیرا آن حضرت در تقسیم بیت‌المال سخت گیری می‌کرد، ولی قبل از آن در تقسیم بیت المال حاتم بخشی وجود داشت. وی در دو فرسخی بصره قصری برای خود ساخت و از ثروتمندان انصار بود؛ به طوری که می‌گفت: (فاتی لمن أكثر الانصار مالا ولدا؛ من بیش از همه انصار مال و فرزند دارم)

ابوسعید خدری

نامش سعد بن مالک و از انصار مدینه بوده است. وی از مشاهیر صحابه به شمار می‌آید که در دوازده غزوه از غزوات نبی اکرم(ص) شرکت داشته، در سیزده سالگی در غزه خندق و در پانزده سالگی در غزه بنی‌مطلق شرکت نمود.

او از فضلا و علما و فقهای صدر اسلام به حساب می‌آمده و احادیث زیادی از پیامبر(ص) نقل نموده است. از جمله داستان غدیر و حدیث معروف پیامبر(ص) در آن روز یعنی جمله «من کنت مولاة فعلی مولاة» را نقل کرده است، ولی در عین حال با آن حضرت مخالفت نمود و در سال ۷۴ هجری درگذشت و در بقیع مدفون گردید. وقتی امام علی(ع) به خلافت رسید حسان از بیعت با آن حضرت خودداری کرده و بدین سان مشروعیت حکومت حضرت را زیر سوال برد.

عبدالله بن عَکِیم

خطیب بغدادی عبدالله را از کسانی دانسته که عصر پیامبر(ص) را درک نموده است.وی از فقهای کوفه به شمار می‌آمد که گرایش

و کشته شدن بصری‌ها مطرّف و دو شخصیت معروف دیگر بصره یعنی علاءبن زیاد و عبدالله بن شقیق مثلث شوم و باند سه نفرهای را تشکیل داده بودند که کینه علی(علیه السلام) را در دل می‌پروراندند. تاریخ تولد و وفات او دقیقاً روشن نیست، ولی برخی تولد او را در سال جنگ بدر یا احد تخمین زده و وفاتش را سال ۸۶ و ۹۵ هجری گزارش کرده‌اند.

علاء بن زیاد

ابنصر علاءبن زیاد غَدَوی فرزند مَطَر بن شریح از عَباد و چهره‌های سرشناس بصره بود. وی از محدثان مورد اعتماد زمان خویش به شمار می‌آمد، به طوری که اهل سنت وی را فردی مورد وثوق و معتبر می‌دانند. و افرادی چون حسن بصری و قتاده و از حدیث نقل کرده‌اند، او روایاتی از پیامبر(ص) به صورت مرسل نقل کرد و افرادی

ربیعش خواص در حکومت علوی- ۲۹

تکبر خواص نا اهل پس از فتنه

چون ابی‌هریره و مطرّف بن شَخِیر جزء مشایخ او بوده‌اند.

ولی با این‌همه مقدس مای و عبادت و زهد بویی از ولایت نبرده بود و به عنوان یکی از سه دشمن نامدار علی(علیه السلام) در بصره به شمار می‌آمد بطوری که در کنار مطرّف بن عبدالله بن شَخِیر و عبدالله بن شقیق پیوسته به دشمنی و عداوت با امیرمؤمنان علی(علیه السلام) می‌پرداخت.

عبدالله بن شقیق
عبدالله از برگزیدگان و روابان بصره بود که از عمر و عثمان و علی(ع) و ابوذرّ و ابوهریره و عایشه و ابن عباس و عبدالله بن عمر و عبدالله بن اُبی حدیث نقل کرده است. اهل سنت او را از روابان ثقه و مورد اعتماد می‌دانند، لذا روابان معروفی چون عاصم و قتاده و محمد بن سیرین از او حدیث نقل کرده‌اند.

لکن عبدالله با همه رنگ و لعاب معنوی و عرفانی به علت نداشتن بصیرت سیاسی –اجتماعی عثمانی مسلک بوده و از دشمنان و معاندان سرسخت علی(ع) به شمار می‌آمد و بغض و کینه آن حضرت را در سر برپا داشتند.
برخی تاریخ وفات او را در دوران حاکمیت حِتّاج بر کوفه و برخی دیگر سال ۱۰۸ هجری نقل کرده‌اند.

فضاله بن عبید

وی عِزه اصحاب پیامبر(ص) و از انصار به شمار می‌آمد و جزء قبیله اوس بود، فضاله از سبقت برگزیدگان در ایمان به اسلام بود که در جنگ بدر و جنگ‌های بعد از آن حاضر بود؛ و در دوران خلفا در فتح مصر و شام حضور داشت، و از طرفداران عثمان به حساب می‌آمد. با فقه و فصاحت نیز آشنایی داشته مدتی از سوی معاویه بعد از ابورداه به عنوان قاضی دمشق منصوب شد. و در سال ۵۳ هجری مرد. وی از کسانی بود که در زمان بیعت مردم با علی(ع) از بیعت خودداری کرد.

أسود بن یزید بن قیس نغمی

او از زمان رسول خدا(ص) را درک کرده؛ لکن آن حضرت را ندیده است. بعد از رحلت رسول خدا(ص) در فقه و حدیث رشد کرد و با آیات و احادیث آشنا شد؛ به گونه‌ای که برخی از رجالبن نوشته‌اند اسود از بزرگان فقهای کوفه شمرده می‌شد؛ او از ابوبکر و عمر روایت نقل می‌کرد و مهم‌ترین برجستگی شخصیت او زهد و دنیاگریزی‌اش

پاورقی

Research@kayhan.ir

عارف چشمان تیله‌ای‌اش را در چشمانم دوخت، انگار می‌خواست از قدرت و توانم در شنیدن کلمات بعدی مطمئن شود.
- بله! بله! ما دو دوست و هم‌کلاسی و بعد هم‌دانشگاهی بودیم، عصر یک روز پنجشنبه بود، برای دانشگاه اصفهان اعلامیه می‌پرديم که به محض پياده شدن از اتوبوس مأمورها به سراغمان آمدند. علیرضا با دیدن آن‌ها همراه ساک اعلامیه‌ها فرار کرد اما نتوانست از چنگشان بگریزد... چانه گرد و تازه تراشیده‌اش را که شیار یک زخم عمیق روی آن دیده می‌شد، با پشت دست لمس و سعی کرد تا خاطره آن روز را به یاد بیاورد:
- دو روز بعد از دستگیری، ما را مقابل هم نشاندند، هیچکدام اعلامیه‌ها را به گردن نگرفتیم اما جرم خیلی آشکار بود. بعد شروع کردند به شکنجه، خوشبختانه من هیچ اطلاعی از نحوه گرفتن اعلامیه‌ها و کسانی که در این کار دخیل بودند، نداشتم. نمی‌دانید ندانستن چه نعمتی است. گاهی به جایی می‌رسی که می‌خواهی همه چیز را اعتراف کنی اما وقتی چیزی نمی‌دانی، در واقع هیچ چیز برای اعتراف نداری... بار دیگر سکوت کرده و انگشتان لرزانش را در هم گره کرد.

- علیرضا؟ او چطور شد؟

- آخرین بار او را در زندان اصفهان دیدم، قرار بود به تهران منتقل شود. حال پریشانی داشت، به سختی راه می‌رفت که البته در آن شرایط امری عادی بود.
- فکر می‌کنید مرده؟
- با لحن غمگینی گفت:

- دلم می‌خواهد بتوانم به شما کمک کنم اما باور کنید من هم همین قدر می‌دانم. شاید مرده باشد!اگر تعادل روحی‌اش را از دست نداده و دیوانه نشده باشد...

دیوانه؟ باز هم یک احتمال دیگر!

که چگونه ممکن است یک نفر مشاعر را از دست بدهد، دوست علیرضا را ترک کردم و به خانه بازگشتم. از مقابل اتاق مادر به آهستگی گذشتم، اتاق پر از سایه و سکوت بود. موقع عبور از مقابل آن دلشورای به شکل دعا به سراغم آمد:

- خدا کند مادر مرا نبینند. اکنون چگونه او را بین زندگی، مرگ و دیوانگی علیرضا بی‌جواب بگذارم؟

برای این‌که موقع بیرون رفتن هیچ‌کس سؤال پیچم نکند، صبح زود از خانه بیرون زدم، با این حال در شهر جنب‌وجوش غیرعادی آمده‌ها در جریان بود. صدای خودم را می‌شنوم: «احمق باید اول او را به جای امنی می‌رساند!» باید او را از آن خانه بیرون می‌بردی، اگر او را گرفته باشنند؟!» با گفتن این کلمات ناخودآگاه به یاد قدرت تشخیص و ذهن منگ و کور در روز حادثه افتادم.

می‌شنوم که تندتر می‌تپد. گرم می‌شود و کنت را در می‌آورم و به ستون سنگی کنار در تکیه می‌کنم. برای دقایقی طولانی بی‌هیچ‌انديشه‌ای شروع به تمیز کردن کرک‌های کت پشمی‌ام می‌کنم. ناگهان سردم می‌شود، کت را دوباره می‌پوشم دوباره به همان محله آمده‌ام که آخرین بار او را دیده بودم. ششادی روزهای قبل به کلی ناپدید شده و اثر سردی بر دلم گذاشته است. صدای خودم را می‌شنوم: «احمق باید اول او را به جای امنی می‌رساند!» باید او را از آن خانه بیرون می‌بردی، اگر او را گرفته باشنند؟!» با گفتن این کلمات ناخودآگاه به یاد قدرت تشخیص و ذهن منگ و کور در روز حادثه افتادم.

«تو خیلی احمقی! یک آدم کودن که به هیچ دردی نمی‌خوری!» بی‌اختیار دوباره مقابل همان خانه‌ای بودم که چندسال قبل با وحشت آن‌جا را ترک کرده بودم. دستم را روی رنگ گناشتم، از زنگ صدایی در نیامد، در زدم و منتظر ماندم اما هیچ صدایی نیامد، کوشیدم که از بین روزنه‌ها داخل را ببینم اما تلاشم بی‌فایده بود. هیچ چیز روشنی در آن خانه نبود. شیرین کجا بود؟ می‌توانستم تصور کنم که بعد از رفتنم اتفاق ناگواری برایش افتاده باشد. چشم‌هایم پر از اشک شد، مدتی دیگر همان‌جا به انتظار ماندم. یک نفر از خانه کناری بیرون آمد و بی‌آن که توجهی به من بکند، راهش را از کنارم گرفت و رفت.

به ساعتم نگاه کردم، از یازده گذشته بود و خیابان داشت در تاریکی فرو می‌رفت. آهسته شروع به قدم زدن کردم، اگر الان او را می‌دیدم که در پیاده‌رو به سمت خانه می‌آید، حتماً از شادی بیپوش می‌شدم. در خانه کناری را زدم پسر جوانی در را گشود.

*** مطرّف به دلیل نداشتن بصیرت سیاسی مانند اکثر بصری‌ها قتل عثمان را از ناحیه امیرمؤمنان می‌دانست، از این رو پس از جنگ جمل او و دو شخصیت معروف دیگر بصره یعنی علاءبن زیاد و عبدالله بن شقیق مثلث شوم و باند سه نفرهای را تشکیل داده بودند که کینه علی (علیه السلام) را در دل می‌پروراندند.**

ربیعش خواص در حکومت علوی- ۲۹

آنچه اجازه پذیرش حق را نمی‌دهد

به شمار می‌آمد؛ به‌طوری‌که نام او را رِجْء بزرگ‌ترین زَهاد هشتگانه صدر اسلام ذکر نموده‌اند.
أسود در سال ۷۵ هجری مرد.
وی از علی(ع) جدا شد و از فقهایی بود که در کوفه نسبت به علی(ع) دشمنی و کینه می‌ورزید و از اطاعت از آن حضرت سرباز می‌زد.

مسروق بن اجدع

وی کوفی الاصل و از قبیله همدان بود که قبل از رحلت رسول مکرم اسلام(ص) مسلمان شد و از بزرگان و اعلام و فقهاء به حساب می‌آمد. عایشه او را پسر خویش خواند، او از شعی و ابراهیم نخعی روایت نقل نموده و در ۶۴ هجری در شهر کوفه درگذشت. وی نیز از فقهایی بود که در کوفه نسبت به علی(ع) دشمنی و کینه می‌ورزید و از اطاعت از آن حضرت سرباز می‌زد.

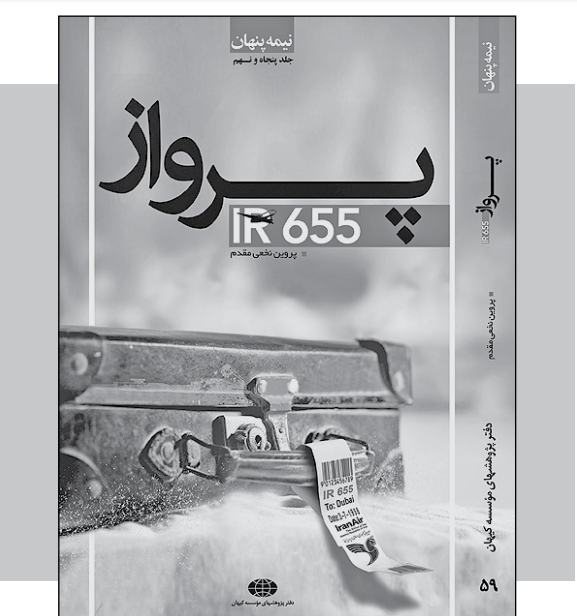
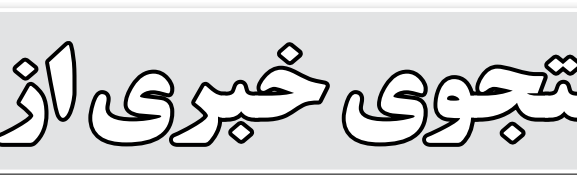
ابوعبدالرحمان سلمی

نامش عبدالله بن حبیب از فقه‌ا و قزّه آه کوفه بود. برخی او را از خواص یاران علی(ع) ذکر نموده، ولی ثقفی او را از دشمنان و مخالفان آن حضرت دانسته است. وجه جمع میان این دو نظر با توجه به شرح حال و گزارش‌های رسیده در مورد ابوعبدالرحمان این است که او در ابتدای حکومت علی(ع) جزء خواص یاران آن حضرت بوده، او در صفین در سپاه امیرالمؤمنین(ع) حضور داشت، ولی پس از صفین عثمانی شد. ابوعبدالرحمان به دلیل فقیه و قاری بودن، در میان کوفیان دارای منزلت و نفوذ اجتماعی درخور توجهی بود.

ابوعبدالرحمان به سال ۷۲ هجری در عهد حکومت ولید بن عبدالملک در سن ۹۰ سالگی درگذشت.

ثقفی می‌نویسد او جزء فقهایی بود که علی(ع) را ترک کرد و با او دشمنی می‌ورزیدو اقچه‌های علی(ع) را خونریزی ناروا می‌انگاشت؛ چنین‌القاء می‌کرد علی چون از اصحاب بدر بوده خود را از عذاب آخرت بیمه می‌داند؛ ازاین‌رو، دستت به خون‌ریزی می‌زند وگرنه این خونریزی‌ها و جنگ‌های داخلی خلاف شرع است. روزی میان حِثَّان (یکی از مریدان امیرمؤمنان) و ابوعبدالرحمان درباره علی(ع) بحث شد، ابوعبدالرحمان خطاب به حِثَّان گفت: می‌دانی چه چیز سرورت را به خون‌ریزی دلیر کرده ؟ گفت: بگو تا بدانم چه چیز او را به خون‌ریزی دلیر کرده است؟ ابوعبدالرحمان گفت: شنیده‌ام که پیامبر(ص)

*** عبدالله بن شقیق با همه رنگ و لعاب معنوی و عرفانی به علت نداشتن بصیرت سیاسی – اجتماعی از دشمنان و معاندان سرسخت علی(ع) به شمار می‌آمد و بغض و کینه آن حضرت را در دل داشت و علیه آن بزرگوار فعالیت می‌کرد.**



می‌شنوم که تندتر می‌تپد. گرم می‌شود و کنت را در می‌آورم و به ستون سنگی کنار در تکیه می‌کنم. برای دقایقی طولانی بی‌هیچ‌انديشه‌ای شروع به تمیز کردن کرک‌های کت پشمی‌ام می‌کنم. ناگهان سردم می‌شود، کت را دوباره می‌پوشم دوباره به همان محله آمده‌ام که آخرین بار او را دیده بودم. ششادی روزهای قبل به کلی ناپدید شده و اثر سردی بر دلم گذاشته است. صدای خودم را می‌شنوم: «احمق باید اول او را به جای امنی می‌رساند!» باید او را از آن خانه بیرون می‌بردی، اگر او را گرفته باشنند؟!» با گفتن این کلمات ناخودآگاه به یاد قدرت تشخیص و ذهن منگ و کور در روز حادثه افتادم.

«تو خیلی احمقی! یک آدم کودن که به هیچ دردی نمی‌خوری!» بی‌اختیار دوباره مقابل همان خانه‌ای بودم که چندسال قبل با وحشت آن‌جا را ترک کرده بودم. دستم را روی رنگ گناشتم، از زنگ صدایی در نیامد، در زدم و منتظر ماندم اما هیچ صدایی نیامد، کوشیدم که از بین روزنه‌ها داخل را ببینم اما تلاشم بی‌فایده بود. هیچ چیز روشنی در آن خانه نبود. شیرین کجا بود؟ می‌توانستم تصور کنم که بعد از رفتنم اتفاق ناگواری برایش افتاده باشد. چشم‌هایم پر از اشک شد، مدتی دیگر همان‌جا به انتظار ماندم. یک نفر از خانه کناری بیرون آمد و بی‌آن که توجهی به من بکند، راهش را از کنارم گرفت و رفت.

به ساعتم نگاه کردم، از یازده گذشته بود و خیابان داشت در تاریکی فرو می‌رفت. آهسته شروع به قدم زدن کردم، اگر الان او را می‌دیدم که در پیاده‌رو به سمت خانه می‌آید، حتماً از شادی بیپوش می‌شدم. در خانه کناری را زدم پسر جوانی در را گشود.

به اصحاب بدر گفت: هر چه خواهید بکنید، خدا شما را آزمیزده است. اما برخی اسناد نشان می‌دهد نقطه آغاز جدایی او از علی(ع) اختلاف فقهی نبوده، او به علت اختلاف مالی از آن حضرت جدا شده است؛ عطاء بن سائب می‌گوید، مردی به ابوعبدالرحمان گفت: تو را به خدا به سوالم دروس پاسخ بده. آیا دشمنی تو به علی از زمانی آغاز شده که او بین مردم کوفه مالی تقسیم کرد و به تو و اهل بیئت هیچ نرسید؟ گفت: حال که مرا به خدا سوگند داده ای، اری همین طور است. این سند حاکی از این است که ابو عبدالرحمان به عنوان یک فقیه به علت منافع مالی با امام علی(ع) اختلاف پیدا کرد، ولی در پیشگاه افکار عمومی ایرادهای فقهی و دینی از سیره آن حضرت می‌گرفت.

کعب بن سور

کعب بن سور از قبیله اُزد به شمار می‌آمد و از بزرگان تابعین بود

حجت‌الاسلام دکتر جواد سلیمانی

که در زمان رسول خدا(ص) مسلمان شد، عمر او را قاضی بصره کرد، و در زمان عثمان تا جنگ جمل همچنان قاضی بصره بود؛ و از یاران عثمان در بصره بود که هنگام شورش مردم بر ضد عثمان به یاری او برخاست.وی یکی از سه چهره نامدار و متنفذ بصره و مورد اعتماد بمنی‌ها بود؛ از این رو طلحه و زبیر در راه بصره به او نوشتند: «تو قاضی منصوب عمر و شیخ اهل بصره و بزرگ اهل یمنی و از اذیت شدن عثمان ناراحت شده‌ای، اکنون برای قتلش عمن‌العمل نشان بده»

کعب ابتدا با طلحه و زبیر مخالفت کرد و اطرافیانش را دعوت کرد از این جنگ کناره بگیرند و می‌خواست از بصره خارج شود، ولی عایشه به دنبالش رفت و از او خواست به یاری‌شان بپیوندند. او نیز به دعوت آنها لبیک گفت و در جنگ جمل با طلحه و زبیر همدانشان شده در حالی که زمام شتر عایشه را گرفته بود به قتل رسید؛ امام علی(ع) بعد از جنگ کنار کشته‌های جنگ گذر می‌کرد وقتی به جنازه کعب بن سور رسید فرمود:

او همان کسی است که چون بر ما خروج کرد قرآن حمایل داشت و خیال می‌کرد یاور عایشه ام المؤمنین است و مردم را به احکام و دستورات قرآن دعوت می‌نمود؛ با آنکه از دستورات آن به کلی بی‌خبر بود چون فتح و پیروزی نصیب ما شد هر کسسی که ستمی کرده و عناد ورزیده به زیان خود رسید؛ او از خدا می‌خواست تا مرا بکشد با آنکه خدا او را کشت.

فرمود: او را بنشاندین آنگاه علی(ع) به او خطاب کرده فرمود ای کعب حقیقت آنچه را خدای من به من وعده فرمود به راستی دریافتم تو نیز به آنچه که به تو وعده کرده بود رسیدی؟ سپس دستور داد او را به حال اولی خود افکندند.

زندگی‌نامه
ابو امیه شریح بن حارث قیس بن جهم معروف به شریح قاضی از قبيله کنده يمن بوده که از زمان خليفه دوم و سوم و علی(ع) تا زمان حجاج تقريباً ۶۰ سال قاضی کوفه بود. طبق نقل مشهور مورخان وی سال ۸۷ یا ۸۰ هجری فوت کرد و سن او هنگام مرگ ۱۱۰ سال بود. بنابراین تاریخ تولدش حدوداً ۳۰ سال قبل از هجرت تقریباً سال ۲۲ قبل المیل بوده است. در صحابی بودنش اختلاف وجود دارد طبق نقل مشهور وی در زمان

صفحه ۶
دوشنبه ۲۰ اردیبهشت ۱۳۹۵
۲۱ شعبان ۱۴۳۷ – شماره ۲۱۳۳۸

- آقا دو سال است که آن خانه خالیست. هیچکس آن‌جا زندگی نمی‌کند.
- نمی‌دانید آن دو خانمی که این‌جا زندگی می‌کردند، کجا رفته‌اند؟
- پسر جوان سر تکان داد:
- نه نمی‌دانم.
- ممکن است از مدت‌ران بپرسید! شاید... شاید او بداند! شاید پیغامی اسمی، آدرسی، چیزی گذاشته باشند.
- پسر رفت و برگشت:
- نه خبر ندارند!
- به طرف یکی دیگر از خانه‌ها به راه افتادم؛ درحالی‌که بار نوبدی‌ام را بر دوش می‌کشیدم. احساس خستگی و کوفتی به سراغم آمد، چه کنم؟
- خانم شما از همسایه‌تان خبری ندارید؟
- همسایه؟

زن با تعجب نگاهی به من انداخت.
- بله! خانم یوسفی و دخترشان، شیرین خانم، پلاک ۱۱، همین در چوبی!
- شما برادرشان هستید؟
- برادر که نه! ما دوست خانوادگی هستیم.
زن مردد ماند.
- ۲ سال است که از ایشان بی‌خبریم! راستش... راستش من ایران نپوهدام.
چند لحظه بعد سایه مردی کوتاه و لاغر روی زمین افتاد. با حضور مرد احساس دلگرمی عمیقی کردم.
زن کنار رفت و مرد دستانش را به سویم دراز کرد:
- من صوری هستم!
- دستانش گرم بود، احساس امید کردم.

- من محمود هستم! دوست خانوادگی خانم یوسفی. داشتم به همسراتان می‌گفتم که ایران نپوهدام و دنبال خانم مهندس می‌گردم، همسایه‌ها می‌گویند که دیگر در این محله نیستند اما حتم دارم برای من با برادرشان آدرسی یا پیغامی گذاشته‌اند، اگر می‌دانید لطفاً این لطف را از من دریغ نکنید!

مرد متوجه درمادگی‌ام شده بود!
- خوب گفتند اگر برادرشان آمد، بگوییم که به اهواز نزد دایی‌شان می‌روند.

- سمر را زیر انداخت:
- اسمی؟ آدرسی؟ نه‌ای؟
مرد سکوت کرد. سکوت طولانی آن دو نفسم را بند آورد.
- متشکرم! این شماره تلفن من است، لطفاً اگر خودشان یا برادرشان آمدند، به آن‌ها بدهید! این زحمت شما را هرگز فراموش نمی‌کنم.
مرد کاغذ را به دست همسرش داد و او نیز به آرامی در جیب لباسش گذاشت و گفت:
- اسمی؟ آدرسی؟ نه‌ای؟
مرد سکوت کرد. سکوت طولانی آن دو نفسم را بند آورد.
- متشکرم! این شماره تلفن من است، لطفاً اگر خودشان یا برادرشان آمدند، به آن‌ها بدهید! این زحمت شما را هرگز فراموش نمی‌کنم.
مرد کاغذ را به دست همسرش داد و او نیز به آرامی در جیب لباسش گذاشت و گفت:
- اسمی؟ آدرسی؟ نه‌ای؟
مرد سکوت کرد. سکوت طولانی آن دو نفسم را بند آورد.
- متشکرم! این شماره تلفن من است، لطفاً اگر خودشان یا برادرشان آمدند، به آن‌ها بدهید! این زحمت شما را هرگز فراموش نمی‌کنم.
مرد کاغذ را به دست همسرش داد و او نیز به آرامی در جیب لباسش گذاشت و گفت:
عجب به بدشانسی!

صفحه پاورقی
روزهای شنبه، دوشنبه و چهارشنبه منتشر می‌شود
تلفن: ۰۲۱۱۳۰۳۵۲
Research@kayhan.ir

رسول خدا(ص) بود، ولی اسم و رسمی نداشت و پیامبر را درک نکرد، او دوران جاهلیت را درک کرده، ولی از تابعین بوده؛ وی در زمان حیات رسول خدا(ص) اسلام آورد، اما با پیامبر(ص) ملاقات نداشت. او از محضر علی(ع)، عسمر، زید بن ثابت، عبدالله بن مسعود، عبدالرحمن بن ابوبکر، عروه بن ابی‌ الجعد بارقی استفاده علمی کرده و از آنان روایت نقل کرده است.
در منابع تاریخی و رجالی او به عنوان فقیه، عالم به علم قضاوت معرفی شده است. در ضمن شاعری توانا بود.
شرح به دلیل موقعیت شغلی و سوابق طولانی‌اش در فقه و قضاء همواره فردی معروف و مورد توجه خلفا و مسلمانان بوده است.

در دوران خلفا
شرح در دوره خلفا مسئولیتی نداشت، شخصیت شناخته شده‌ای نبوده؛ چه اینکه مردم مدینه بعد از انتصاب شرح به عنوان قاضی کوفه اعتراض کردند.

او در نیمه دوم خلافت عمر در سن ۴۰ سالگی از سوی خلیفه به عنوان قاضی کوفه انتخاب شد؛ او روابط حسنه‌ای با خلیفه دوم داشت و از او حدیث نقل می‌کرد. در تمام دوران خلافت عثمان نیز او بر منصب قضاوت کوفه ایفاء شد.

دوران حکومت علی(ع)

علی (ع) به رغم اینکه در مسائل زیادی از فقه با شریح مخالفت داشت او را بر کرسی قضاوت ایفاء کرد شرح در دور حکومت علی(ع) نیز کماکان به عنوان قاضی حکومت بود و حضرت او را برای قضاوت به برخی از شهرها فرستاد. لکن گاهی او را به جهت قضاوت‌های نادرستش تنبیه می‌کرد. وی ۵۰۰ درهم بابت قضاوت از علی(ع) حقوق می‌گرفت. شایان ذکر است شرح در دوران حکومت امام حسن(ع) نیز همچنان قاضی کوفه بود. در زمان معاویه نیز او قاضی کوفه بوده؛درضمن در ایام معاویه فقیه شمرده می‌شد.

لغزش‌ها

قضاوت‌های نادرست

وی گاهی قضاوت‌های نادرستی می‌کرد و از سوی امام علی(ع) توبیخ می‌شد؛از جمله یک بار به علت قضاوت غلطش، امام او را دو ماه به منطقه بانقیا (یکی از مناطق پهبودی نشین نزدیک کوفه در سواحل فرات) تبعید کرد تا در میان یهودیان قضاوت کند.
همکاری با حکومت‌های ظالم
شریح یکی از مشاوران نزدیک زیاد بن ابیه در کوفه بوده و پس از او با پسرش عبیدالله بن زیاد ملحق گردید و مشاور او شد.

***از همکاری شریح با همه قدرت‌های سیاسی زمانه پیداست او فردی فرصت طلب بود، شخصیت ثابتی نداشت و مبنای اقبال و ادبارش منافع شخصی اش بوده؛ به طوری که در هر زمانی با قدرت برتر زمانه پیوند برقرار می‌کرد.**

او در سالهای شورش عبدالله بن زبیر و قیام مختار چند سال از کار قضاوت و اساساً از حضور اجتماعی فاصله گرفت.
شریح در دوران مختار مورد غضب شیعیان قرار گرفت، به طوری که وقتی بعد از تسلط مختار بر کوفه، برخی از مردم از او درخواست کردند شریح را بار دیگر بر منصب قضاوت بگذار، شیعیان با این اقدام مخالفت کردند. گفتند: او عثمانی بوده، علی(ع) او را از قضاوت عزل کرد او از سوی حضرت به بانقیا تبعید شده بود؛ از ضمن بر ضد حجر شریح بعد از قیام مختار و قتل معاویه فرمود به راستی دریافتم تو نیز به آنچه که به تو وعده کرده بود رسیدی؟ سپس دستور داد او را به حال اولی خود افکندند.

زندگی‌نامه
ابو امیه شریح بن حارث قیس بن جهم معروف به شریح قاضی از قبيله کنده يمن بوده که از زمان خليفه دوم و سوم و علی(ع) تا زمان حجاج تقريباً ۶۰ سال قاضی کوفه بود. طبق نقل مشهور مورخان وی سال ۸۷ یا ۸۰ هجری فوت کرد و سن او هنگام مرگ ۱۱۰ سال بود. بنابراین تاریخ تولدش حدوداً ۳۰ سال قبل از هجرت تقریباً سال ۲۲ قبل المیل بوده است. در صحابی بودنش اختلاف وجود دارد طبق نقل مشهور وی در زمان